

(سا) (بقای روح) (درس ۲)

دیروز در بحث بقای روح بودیم . بدانکه تصرف و ادراک روح انسانی بر دو نوع است یعنی دو نوع افعال دارد دو نوع ادراک دارد یک نوع بواسطه آلات و ادوات است مثل اینکه باین چشم می بیند باین گوش میشنود باین زبان تکلم مینماید این اعمال روحست و ادراک حقیقت انسان ، ولی بوسائط آلات . یعنی بیننده روح است اما بواسطه چشم شنونده روح است لکن بواسطه گوش ناطق روح است اما بواسطه لسان . و نوع دیگر از تصرفات و اعمال روح بدون آلات و ادوات است از جمله در حالت خوابست بی چشم میبیند بی گوش میشنود بی زبان تکلم میکند بی پا میدود . باری این تصرفات بدون وسائط آلات و ادوات است و چه بسیار میشود که رؤیائی در عالم خواب ببیند آثارش در سال بعد مطابق واقع ظاهر شود و همچنین چه بسیار واقع که مسأله ای را در عالم بیداری حل نکند در عالم رؤیا حل نماید چشم در عالم بیداری تا مسافت قلیله مشاهده نماید لکن در عالم رؤیا انسان در شرقست غربا ببیند در عالم بیداری حالرا ببیند در عالم خواب استقبالا ببیند در عالم بیداری بوسائط سریع در ساعتی نهایت بیست فرسخ طی کند در عالم خواب در یک طرفه العین شرق و غربا طی نماید . زیرا روح دو سیر دارد بی واسطه یعنی سیر روحانی با واسطه یعنی سیر جسمانی مانند طیور که پرواز نمایند یا آنکه بواسطه حاملی حرکت نمایند و در وقت خواب این جسد مانند مرده است نه

بیند و نه شنود و نه احساس کند و نه شعور دارد و نه ادراک یعنی قوای انسان مختل شود لکن روح زنده است و باقی است بلکه نفوذش بیشتر است پروازش بیشتر است ادراکاتش بیشتر است . اگر بعد از فوت جسد روح را فنائی باشد مثل اینست که تصوّر نمائیم مرغی در قفس بوده بسبب شکست قفس هلاک گردیده و حال آنکه مرغ را از شکست قفس چه باک و این جسد مثل قفس است و روح بمثابة مرغ . ما ملاحظه کنیم که این مرغ را بدون این قفس در عالم خواب پرواز است پس اگر قفس شکسته شود مرغ باقی و برقرار است بلکه احساسات آن مرغ بیشتر شود ادراکاتش بیشتر گردد انبساطش بیشتر شود فی الحقیقه از جحیمی بجنّت نعیم رسد زیرا از برای طیور شکور جنّتی اعظم از آزادی از قفس نیست اینست که شهدا در نهایت طرب و سرور بمیدان قربانی شتابند . و همچنین در عالم بیداری چشم انسان نهایت یک ساعت مسافت بیند زیرا بواسطه جسد تصرف روح باین مقدار است اما ببصیرت و دیده عقل امریکا را بیند آنجا را ادراک کند و اکتشاف احوال نماید و تمشیت امور دهد حال اگر روح عین جسد باشد لازم است که قوّه بصیرتش نیز همین قدر باشد . پس معلومست که آن روح غیر این جسد است و آن مرغ غیر این قفس و قوّت و نفوذ روح بدون واسطه جسد شدیدتر است لهذا اگر آلت معطل شود صاحب آلت در کار است مثلاً اگر قلم معطل شود بشکند کاتب حیّ و حاضر و اگر خانه خراب شود صاحب خانه باقی و برقرار . این از جمله براهینی است که دلیل عقلی است بر بقای روح . اما دلیل دیگر این جسد ضعیف شود فریه گردد مریض شود صحّت پیدا کند خسته گردد راحت شود

بلکه احيانی دست قطع شود و پا قطع شود و قوای جسمانی مختل گردد چشم کور گردد گوش کر شود زبان لال گردد اعضا بمرض فلج گرفتار شود خلاصه جسد نقصان کلی یابد باز روح بر حالت اصلی و ادراکات روحانی خویش باقی و برقرار نه نقصانی یابد و نه مختل گردد ولی جسد چون مبتلی بمرض و آفت کلی گردد از فیض روح محروم شود مانند آئینه چون بشکند و یا غبار و زنگ بر دارد شعاع آفتاب در او ظاهر نشود و فیضش نمودار نگردد . از پیش بیان شد که روح انسانی داخل جسد نیست زیرا مجرد و مقدس از دخول و خروج است و دخول و خروج شأن اجسام است بلکه تعلق روح بجسد مانند تعلق آفتاب بآئینه است . خلاصه روح انسانی بر حالت واحده است نه بمرض جسد مریض شود و نه بصحت جسم صحیح گردد نه علیل شود نه ضعیف گردد نه ذلیل شود نه حقیر گردد نه خفیف شود نه صغیر یعنی در روح بسبب فتور جسد هیچ خللی عارض نگردد و اثری نمودار نشود و لو جسد زار و ضعیف شود و دستها و پاها و زبانها قطع شود و قوای سمع و بصر مختل شود . پس معلوم و محقق گشت که روح غیر جسد است و بقایش مشروط ببقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آفتاب محروم ماند .